

چشم‌اندازی به ترکمانان استرآباد در عصر صفوی

احسان اشراقی

استاد دانشگاه تهران

از قرن دهم میلادی / چهارم هجری قمری، در سرزمینی که در شمال دریاچه بالخاش واقع است، قبایلی ترک می‌زیستند که نامشان «اوغوز» یا «غز» بود؛ مورخان بیزانس و رومیة الصغری، از آنها با عنوان «اوزوی»^۱ یاد کرده‌اند؛ و همین غزها هستند که در دوره چنگیزخانین زیر نام ترکمن شناخته شده‌اند. در ربع دوم قرن یازدهم، دسته‌جات آنها برای کسب سود و ثروت، هر یک به سویی رفتند؛ عده‌ای به طرف روسیه جنوبی و عده‌ای دیگر به سمت ایران. سپس در همین قرن، تحت فشار عشیره ترک دیگری موسوم به «قبچاق»، وارد ناحیه دانوب سفلی شدند و از این شط گذر کردند و بالکان را متصرف و سرانجام در آنجا مضمحل و منکوب شدند (۱۰۶۵ م. / ۴۵۸ ه. ق.). عشیره‌ای دیگر از غزان به نام سلجوق، خط سیر دیگری گرفتند و ایران و آسیای صغیر را تصرف کردند (گروسه، ۱۳۵۳: ۲۵۶ - ۲۵۵). بنابراین، ورود ترکمانان سلجوقی به ماوراءالنهر را باید در قرن پنجم دانست. نام ترکمن را نخست به شکل جمع فارسی (ترکمانان) نویسندگان ایرانی مانند بیهقی و گردیزی به کار بردند (بیهقی، ۱۳۲۴)؛ و اینکه آن را از ترکیب فارسی «ترک مانند» گرفته‌اند، وجه اشتقاقی عامیانه است (دهخدا، ۱۳۷۳: ۵۸۲۷). زبان و چهره ترکمانان به علت مهاجرت‌های آنان به مغرب به تدریج تعدیل شد؛ آن‌چنان که بین آنان و بقیه

1. Ouzoi

ترکمانان فقط شباهتی مختصر باقی ماند (همان). پس از تشکیل مهاجرنشینان مسلمان در حوالی سیردریا (در همان محلی که مقر اصلی رئیس بزرگ اغزها بود)، غلبه فرهنگ اسلامی همانند برخی نقاط دیگر تحکیم شد. علاوه بر این، بخشی از ترکمن‌ها به خدمت سامانیان درآمدند و چراگاه‌هایی از آنان گرفتند و متعهد شدند که از مرزهای قلمرو سامانیان در برابر ترکان غیرمسلمان خود دفاع کنند. آنان در جریان پیکار میان سامانیان و قره‌خانیان، گاهی از این و گاهی از آن یک حمایت می‌کردند (اشراقی، ۱۳۸۱: ۱۵۶) و در طی زمانی طولانی دسته‌جات بزرگی از ترکمانان کوچنده غز که به سلجوقیان معروف بودند، به تدریج از نواحی واقع بین دریاچه آرال و دریای خزر به حوالی بخارا و سمرقند آمدند. سلطان محمود غزنوی که در آن هنگام از فرمانروایان مقتدر ایران بود، بنا به مصالح مملکتی به این دسته از ترکمانان اجازه داد در منطقه‌ای بین نسا و سرخس اسکان یابند. اما پیوستن هزاران بیابان‌نورد ترکمن به این دسته‌جات، موجب پیشروی آنها به نواحی جنوبی تر شد؛ تا جایی که سلطان برای جلوگیری از خطر احتمالی آنان، ناگزیر شد بر آنها لشکر بکشد و آنها را به حوزه دریاچه آرال و کوه‌های بلخان عقب براند. ترکمانان در زمان سلطان مسعود، به نیروی تعیین‌کننده‌ای در ماوراءالنهر در قلمرو قره‌خانیان و غزنویان تبدیل شدند. آنان در جدالی که بین قره‌خانیان و حکام خوارزم (دست‌نشانندگان دولت غزنوی) رخ می‌داد، به سود این یا آن وارد معرکه شدند؛ تا آنکه بر اثر کثرت جمعیت و تنگناهایی که بر آنها وارد می‌شد، اقامت در ماوراءالنهر برایشان غیرممکن شد و به تدریج به بخش‌های جنوبی ترک کوچ کردند.

سلطان مسعود غزنوی که از حرکت سلجوقیان بیمناک شده بود، سپاهییانی برای جلوگیری از آنها فرستاد؛ لکن صحرانوردان جنگاور طی دو نبرد، یکی در ناحیه نسا و دیگری بین مرو و سرخس، نیروهای او را به سختی در هم شکستند و در بازپسین نبرد که به سالاری خود مسعود در محل دندانقان (نزدیک مرو) صورت گرفت، شکست سنگین‌تری به او وارد ساختند. نبرد دندانقان به منزله پایان تسلط دولت غزنوی بر ماوراءالنهر و خراسان و آغاز دولت سلجوقیان است (همان، ص ۱۵۷).

سلجوقیان - که از بعد از اسلام تا تاریخ این سلسله، دولتی به آن عظمت تشکیل نیافته بود - به مدت ۱۶۱ سال در ماوراءالنهر و خراسان و نواحی دیگر ایران حکومت کردند. در سال ۴۶۳ ه. ق، آلب ارسلان در شهر ملازگرد - نزدیک دریاچه

وان - رومانوس دیوجانوس - امپراتور بیزانس - را شکست داد و بخشی از آسیای صغیر را به تصرف درآورد. فتح ملازگرد، از مهم‌ترین وقایع تاریخ آسیای غربی به‌شمار می‌رود. پس از این پیروزی بود که استیلای ترکمانان سلجوقی به تدریج در سرزمین‌های غرب مسلم شد و زمینه مهاجرت‌های ترکمانان شرقی به آسیای صغیر و شامات فراهم شد. بعد از تجزیه امپراتوری سلجوقیان بزرگ در عهد سنجر که وحدت و ارتباط شعب مختلف آل سلجوق به دلیل وسعت متصرفات - از حلب تا کاشغر - از میان رفت، سلاجقه غرب با حفظ وفاداری به سلجوقیان بزرگ که سلطان سنجر در رأس آن قرار داشت، به وجود آمدند؛ که از میان آنها می‌توان به سلاجقه روم و سلاجقه شام اشاره کرد.

حکومت سلاجقه روم - که در اواخر قرن پنجم، دولتی جداگانه تشکیل داده بودند - تا اوایل قرن هشتم هجری دوام یافت. بعد از آغاز هجوم مغولان و با پیشرفت آنها به سوی غرب و آسیای صغیر، بساط دولت سلجوقیان روم برچیده شد و امرای آنان، دست‌نشانده حکام مغول شدند. بعدها پس از تجزیه امپراتوری ایلخانان، دولت آل عثمان از میراث سلاجقه روم سربرکشید.

یکی از آثار تهاجم مغول و پیشروی سریع آنها به نواحی غرب ایران، مهاجرت‌های پی‌درپی ترکان و ایرانیان به آسیای صغیر بود. دسته‌جات ترکان که بدین‌سان مهاجرت کرده بودند، بیش‌تر در حوالی شهرها و روستاها رحل اقامت افکندند و رفته‌رفته در طول قرن هشتم و نهم، زمینه ایجاد قدرت‌های محلی را تحت ریاست سران عشیره فراهم کردند. فاروق سومر - مورخ مشهور ترک - انتساب عشایر و ترکان آناتولی را به ترکمانان انکار می‌کند و هرچند او یماق ترکمان را که در نهضت شاه اسمعیل صفوی به او پیوستند، منسوب به ترکمانان آق‌قویونلو می‌داند (فاروق سومر، ۱۳۷۱: ۱۲۴)، این نکته قابل تأمل است که در پیدایش صفویان، دسته‌جات اصلی ترکمانان شرقی از جنوب شرقی دریای خزر تا استرآباد گسترده بودند و ترکان آناتولی نیز که عنصر اصلی آنها در تاریخ این سرزمین از ترکمانان مهاجر در عصر سلاجقه تشکیل شده بود، در غرب حضور داشتند و طبیعی است که قرن‌ها بعد مکانی، در نژاد و فرهنگ و زبان این دو گروه تغییراتی اساسی به وجود آورده باشد.

ترکمن‌ها در آستانه تشکیل دولت صفوی، از حوالی خوارزم و کرانه‌های شرقی دریای خزر تا استرآباد پراکنده بودند. بارتولد می‌نویسد: ساکنان خوارزم علاوه بر ازبک‌ها، از ایرانیان مسلمان و ترکمن‌ها تشکیل شده بود. از قرن ۱۷ میلادی (۱۱، هجری قمری)، همواره بین ازبک‌ها و ترک‌ها پیکارهای خونین رخ می‌داد و خان‌های خوارزم هنگام درگیری با رؤسای قبایل ازبک، به ترکمن‌ها متوسل می‌شدند و با کمک آنان کشتار ازبک‌ها را بی‌رحمانه سازمان می‌دادند. این ترکمن‌ها عادات جنگی خود را به گونه‌ای گسترده و ریشه‌دارتر از ازبک‌ها حفظ کرده بودند. ترکمن‌ها در این دوران، در همان بی‌نظمی که در تمامی طول تاریخشان داشتند، می‌زیستند و شگفت آنکه مردمی که بنیانگذاران قدرتمندترین امپراتوری‌های ترک یعنی سلجوقیان و عثمانی از دل آنها برخاسته بودند، خود هیچ‌گاه ساختار سیاسی خود را نداشتند (بارتولد، ۱۳۷۶: ۲۶۸).

از قرن ۱۶ میلادی / ۱۰ هجری، ترکمن‌های جداافتاده، گاه به اطاعت از ازبک‌های خوارزم تن می‌دادند و گاه به اطاعت بخارایی‌ها و ایرانی‌ها در می‌آمدند؛ و هنگام جنگ میان این دولت‌ها، گاه طرف این و گاه طرف دیگر را می‌گرفتند و گاه نیز با یکدیگر می‌جنگیدند و با این حال، همواره بر دشمنان خود پیروز می‌شدند (همان). در همین قرن دهم قمری / ۱۶ میلادی، قبایل ترکمن بدین‌گونه پراکنده بودند: در بلخان، سالورهای خراسانی می‌زیستند. بخش اساسی سالورها، تکه‌ها، یموت‌ها و ساریق‌های وابسته به آنان، دومین گروه‌بندی ترکمن‌ها را تشکیل می‌دادند که بیش‌تر احتمال می‌رود در کرانه‌های دریاچه «ساری قمیش» در بخش جنوبی «اوست یورت»، در ساحل قره‌بغاز و دریای خزر تا «مین قشلاق» زندگی می‌کرده‌اند. در بخش شمالی‌تر، در مرز ازبک‌های کوچ‌نشین، سومین گروه‌بندی ترکمن‌ها شامل «چودورها»، «ایغدیرها» و «ابدال‌ها» بودند. ترکمن‌ها همچنین در سواحل «اوزبوی» در بخش شمال باختری خوارزم (در ناحیه اورگنج) در نوار دامنه کپت‌داغ، در بخش درون، پراکنده بودند و در قرن ۱۱ ه. ق. / ۱۶ م. (دوران نخستین صفوی)، قبیله‌های ترکمن در قلمرو ایران نیز پراکنده شدند؛ در شمال خراسان، تکه‌ها و افراد توقتامیش - که از قرن ۱۰ ه. ق. / ۱۵ م. به آنجا رخنه کرده بودند - و میان اترک و گرگان رود نیز قبیله‌هایی می‌زیستند (سارلی، ۱۳۷۳: ۱۱).

مؤلف عالم‌آرای عباسی، این ترکمن‌های پراکنده را از تیره‌های تکه، یموت و گوکلان می‌شمارد و از دسته قبایل ترکمان صاین‌خانی متعلق به سلاطین خوارزم که به استرآباد کوچ کردند، ترکمانان یُقه را یاد می‌کند و از همکاری‌های آنان با آشوب‌های استرآباد در زمان شاه طهماسب خبر می‌دهد:

دارالملک استرآباد در ازمنه سابقه، حکومتگاه ولات جرجان و طبرستان بوده، مردم آنجا اگرچه اکثر اهل صلاح و متقی و پرهیزگارند، اما خالی از سوسه و سودا نیستند ... جمعی خود را «سیاه‌پوش» نام نهاده، اراده بغی و طغیان، دماغ ایشان را فاسد و متاع عافیت را کاسد دارد و فوجی دیگر از شوریده‌بختان آن سرزمین، جمعی قبایل «صاین‌خانی» اند که بین‌الجمهور به «یقه ترکمان» مشهور و به سلاطین خوارزم متعلق بوده‌اند و از تمرد و سرکشی خود را به صحرای وسیع و دشت فسیح «استرآباد» کشانیده، در مابین آب‌گرگان و اترک رحل اقامت انداخته، مضرت و آسیب ایشان به مملکت می‌رسد. بدین جهت، عرصه آن مملکت خالی از آشوب و حکامش فارغ از جنگ و جدال نبوده‌اند ... و مجملی از آنچه در زمان شاه جنت‌مکان (شاه طهماسب) به ظهور پیوسته، آنکه در سنه اربع و اربعین و تسعمائه که رایات جهانگشای شاهی مرتبه چهارم از یورش خراسان به جانب عراق در حرکت آمد، و آمدوشد عیب‌اللّه‌خان از آن ولایت انقطاع یافت، محمدصالح - برادرزاده خواجه مظفر بیتکچی^(۱) - که در طبیعتش جهل و سودا طغیان کرده، باده خودسری جوهر دماغش را شوریده داشت، روی از متابعت این دولت ابدپیوند برتافته، به اراده محال سروری، جمعی از «سیاه‌پوشان» استرآباد بر سر خود جمع کرده، آغاز سرکشی نمود و بر بعضی از قصبات دست یافته، کسان نزد عمر غازی سلطان، ولد سلطان غازی خواهرزاده براق‌خان والی تاشکند و بلاد فرغانه که بر خوارزم مستولی شده بود، فرستاده، به او توسل جسته، مدد طلبید (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۳۴: ج ۱، ص ۱۰۶).

عمر غازی - حاکم خوارزم - با استفاده از فرصت، در حالی که ترکمانان استرآباد نیز به همدستی محمدصالح برخاسته بودند، به کمک او شتافت. این نیروها در جنگل گرگان به هم پیوستند. صدرالدین خان - حاکم استرآباد - که یارای مقاومت درخود نمی‌دید، به بسطام گریخت و اوضاع منطقه را به اطلاع شاه طهماسب رسانید. شاه نیز چند نفر از امرای قزلباش را برای فرو نشاندن آشوب استرآباد گسیل داشت. امرا به مجرد رسیدن به استرآباد، محمدصالح را در خانه‌اش دستگیر و

بلافاصله روانه تبریز کردند، و به دستور شاه او را در خمره‌ای نهادند و از بالای مناره مسجد نصریه تبریز به زیر انداختند (قاضی احمد قمی، ۱۳۵۹: ج ۱، ص ۲۸۵). اما با قتل محمد صالح، غائله سیاه‌پوشان تا زمان شاه‌عباس پایان نیافت؛ ولی از گفته قاضی احمد قمی چنین برمی‌آید که خواجه محمد صالح با پشتیبانی گروه کثیری از سیاه‌پوشان و حمایت ترکمانان و ازبکان، در استرآباد و توابع آن مانند کبودجامه و فارسک، بساط خودمختاری گسترده و هر ناحیه‌ای را به دست یکی از عوامل خود سپرده بود. قاضی احمد قمی اشاره می‌کند که محمد صالح مروی میخواره و خوشگذران بود؛ «ولی با این قبایح، هر کس از اهل فضل و ارباب استحقاق که به صحبت وی رسیدی، زیاده بر آنچه می‌رفت، از او انعام دیدی و از آن، وقتی مولانا حیرتی در استرآباد نزد وی می‌رفت، قصیده‌ای برای وی گفت به جایزه هفت خروار ابریشم با هفت استر به وی داد (همان، ص ۳۴۶).

در سال ۹۵۷ قمری، یکی از سرکردگان ترکمان موسوم به «آبا»، شورش در استرآباد به راه انداخت که تا مدت‌ها نیروی دولت صفوی صرف فرونشاندن آن شد. در این سال، تعدادی از سرداران قوم «بقه ترکمان»، به مناسبت تهنیت ورود حاکم جدید استرآباد - کچل شاهوپردی - با پیشکش‌هایی به دیدار او رفتند. در میان این سرکردگان، «آبا» که ریاست دسته‌ای را به عهده داشت، مورد اهانت و سوء رفتار حاکم قرار گرفت و همین مسئله او را برانگیخت تا علیه حاکم، به عمل خشونت‌آمیزی دست زند؛ و در وقتی که شاهوپردی با عده‌ای از ملازمان بر بالای پشته‌ای به نظاره ایستاده بود، با فوجی از ترکمانان از کمینگاه بیرون آمد و او و ملازمانش را به قتل رسانید (همان، ص ۳۵۶ و ۳۹۳).

طغیان آبای ترکمان که از سال ۹۵۷ قمری آغاز شد، تا ۹۶۵ قمری ادامه یافت. قاضی احمد قمی و اسکندر بیگ ترکمان، از سال شروع این طغیان تا ۹۶۳ قمری و پس از آن تا سال ۹۶۵ قمری از عکس‌العمل دولت مرکزی علیه آبای ترکمان سخنی نمی‌گویند؛ و این نشان می‌دهد که این شورش ۸ سال ادامه داشته است. شاه‌طهماسب در این مدت، به علت گرفتاری در جنگ‌های بی‌امان با ازبکان و عثمانیان در شرق و غرب مملکت و موقع‌شناسی آبای ترکمان و ترکتازی‌های او، بالأخره در ۹۶۵ قمری چند تن از سرداران قزلباش را با لشکری گران برای مقابله با

«آبا» به استرآباد گسیل داشت (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۳۴: ۵۸۰). اما این امیران نیز با تحمل تلفات سنگین و به اسارت دادن عده کثیری از نیروها نتوانستند کاری از پیش ببرند. علی سلطان والی خوارزم که برای کمک به آبا تا استرآباد آمده بود، اسیران را با خود به خوارزم برد و در ازای گرفتن مبالغ هنگفتی از شاه طهماسب، آنان را تحویل داد؛ و چون در این هنگام، «آبا»، ضمن توطئه‌ای که همسرش (دختر خواجه محمد پسر خواجه مظفر بیتکچی) ترتیب داده بود، به قتل رسید^(۲)، غائله موقتاً پایان یافت (همان، ص ۵۷۹ و ۵۸۳).

چنین به نظر می‌رسد که سال‌ها جنگ و ستیز برای فرونشاندن طغیان یک سرکرده ترکمان، حاکی از ابعاد وسیع این واقعه در دوران شاه طهماسب بوده است. همزمان با این وقایع، قبایل ترکمان صابین‌خانی، از اخلو، گوکلن، ایلور و سالور که از اتباع والی خوارزم و به «بقه ترکمان» مشهور بودند، رفته‌رفته در اطراف رود اترک تا کنار رود گرگان که سرزمینی حاصلخیز بود، مسکن گزیدند و کشت و زرع وسیعی را به راه انداختند و در ازای آن قرار شد سالانه بخشی از محصولات را به حاکم گرگان تحویل دهند. با توسعه کشاورزی در این منطقه، حکام گرگان مطالبه سهم افزون‌تری کردند و چون ترکمانان به این کار راضی نشدند، فشار عمال حکومت بیش‌تر و این امر کشمکش‌های تازه‌ای را موجب شد. ترکمانان از زمین‌هایی که در دست داشتند، تجاوز کردند و بخش‌های دیگری را به تصرف خود درآوردند. شاه طهماسب برای جلوگیری از تجاوزات آنها دستور داد قلعه بزرگی به نام مبارک‌آباد در کنار رود گرگان ایجاد شود و حکام گرگان از آن پس به جای سکونت در گرگان به این قلعه نقل مکان کنند. با مرگ شاه طهماسب در ۹۸۴ قمری و از سرگیری حملات عثمانی در دوران شاه محمد خدابنده، و لزوم اعزام نیروهای بیش‌تر به مرزهای غربی، ترکمانان از فرصت استفاده کردند، به پیشروی خود ادامه دادند و در جوار قلعه مبارک‌آباد متمرکز شدند و به آن‌هم اکتفا نکردند و با سیاه‌پوشان استرآباد در اجرای مقاصد خود همدست شدند و جماعت سیاه‌پوش که بعد از مرگ محمد صالح خاموش بودند، بار دیگر سربرداشتند و معابری را که در حاشیه رود گرگان قرار داشت، به روی ترکمن‌ها گشودند تا جایی که مأموران حاکم بیش از فاصله محدودی نمی‌توانستند از قلعه فراتر روند. در این میان، خواجه شرف‌الدین

ساوری، رئیس سیاه‌پوشان، به غارت اموال و تدارکات والی گرگان مرتضی قلی خان پرناک دست زد و با کمک ترکمانان، او را ناگزیر به ترک قلعه کرد و بساط خود را بار دیگر در استرآباد گسترد (همان، ص ۵۸۰).

در سال ۹۹۶ قمری، شاه عباس اول به قدرت نشست. در این زمان، بر اثر ضعف دولت صفوی، بسیاری از نواحی خراسان در دست ازبکان بود و دولت عثمانی نیز بر متصرفات ایران در قفقاز و عراق و آذربایجان سلطه داشت. شاه عباس پیش از آنکه به بازپس‌گیری مناطق از دست‌رفته اقدام کند، تصمیم گرفت به وضع نابسامان داخلی ایران خاتمه دهد. در اجرای این تصمیم، ابتدا توجه خود را به فرونشاندن آشفتگی استرآباد معطوف ساخت؛ زیرا از جمله مناطقی بود که اتحاد الوس ترکمان صاین‌خانی با ازبکان می‌توانست آن را در معرض خطر قرار دهد.

شاه‌عباس، زمانی که برای لشکرکشی به خراسان و دفع شر ازبکان تصمیم گرفت، برای قاری‌خان - امیر و سرکرده ایشان - احکام استمالت به اسم قبایل ترکمان فرستاد؛ که چون این قبایل از قدیم‌الایام به سلاطین خوارزم تعلق دارند و میان دولت صفوی و آن سلاطین همواره صلح و صفا و دوستی برقرار بوده، بهتر است دست از منازعه بردارند و به کار زراعت خود مشغول شوند. اما سرکردگان، این پیشنهاد را نپذیرفتند، قاری‌خان را نیز با خود همداستان کردند و برای شاه‌عباس راهی جز جنگ باقی نگذاشتند. سپاه شاهی عملیات خود را آغاز کردند، با هجوم ناگهانی خود، اردوگاه‌ها و خانه کوچ ترکمان را درهم ریختند و آنان را به صحاری و دشت‌های پیشین متواری ساختند. پس از آن، ریش‌سفیدان قبایل صاین‌خانی، ایمور، گوکلان و سالورکه وضع را چنین دیدند، از در اطاعت درآمدند، ضمن ملاقات با شاه‌عباس، وفاداری خود را از حکومت اعلام داشتند، قلاع خود را ویران کردند و به دستور قدیم به زراعت مشغول شدند. جماعت سیاه‌پوش نیز که با ترکمانان همدلی داشتند، در معرض مؤاخذه قرار گرفتند. شاه‌عباس، رؤسای سیاه‌پوش را فرا خواند و خواجه شرف‌الدین ساوری را که محرک اصلی شمرده می‌شد، به سخت‌ترین وجهی به قتل رسانید؛ به حسین‌خان - حاکم جدید استرآباد - نیز مأموریت داد و ابستگان جمعیت سیاه‌پوشان را بی‌رحمانه تعقیب و مجازات و سلاح‌های آنان را جمع‌آوری کند (همان، ص ۵۷۹ و ۵۸۱). او نیز در این راه چنان

زیاده‌روی کرد که اگر نزد کسی سلاحی به‌دست می‌آمد و حتی اگر زهگیری در انگشت کسی دیده می‌شد، بی‌محابا به قتل می‌رسید. سیاست و صلاحیت شاه در استقرار یک دولت قدرتمند سبب شد که امنیت کامل در داخل و مرزهای ایران برقرار شود؛ و با روابط دوستانه‌ای که بین دولت صفوی و سلاطین خوارزم به‌وجود آمده بود، از قبایل ترکمن که در میانه قلمرو ایران و خوارزم به‌سر می‌بردند، مشکلاتی پدیدار نشد و این امنیت به استثنای مواردی چند، بعد از مرگ شاه‌عباس نیز ادامه یافت.

بعد از شاه‌عباس تأثیرات مثبت سیاست او به‌ویژه در زمینه روابط با سلاطین خوارزم و ترکمانان تا اواخر صفویه باقی ماند. در زمان شاه‌سلطان‌حسین، انوشه - حاکم خوارزم - برخلاف پیشینیان که خود را مطیع دولت صفوی می‌دانستند، به استرآباد هجوم آورد و پس از قتل و غارت این ناحیه، تعداد کثیری از مردم را به اسارت برد؛ و پس از چندی که از این حادثه گذشت، بدون توجه به اعمال گذشته، از شاه تقاضا کرد به او اجازه داده شود از راه ایران عازم سفر مکه شود و سلطان‌حسین نیز بنا بر جبلت نرم‌خوبی و رعایت حال مهمان، این تقاضا را پذیرفت و اعمال گذشته او را نادیده گرفت (شاملو، ۵ - ۱۳۷۴: ۲۹۷ و ۳۰۱). انوشه نیز بعد از این مقدمات، عازم حج شد و پس از مراجعت به دستور شاه در تبریز اقامت گزید و از یک محمدخان پسرش که در غیاب پدر عهده‌دار حکومت خوارزم بود، همچنان در حکومت باقی ماند تا آنکه ازبکان بر او شوریدند و به قتلش رسانیدند و کل محمد نامی را که مدعی بود از اولاد دختری اسفیدنارخان - والی دورگنج - است، بر خلاف رضایت ترکمانان آن حدود به خانی برگزیدند. لکن مخالفان کل محمد از شاه تقاضا کردند از ولی محمدخان موسوم به ابوالغازی که مدعی بود از اولاد چنگیز است، حمایت کند و او را بر مسند فرمانروایی اورگنج مستقر سازد. شاه با این تقاضا موافقت کرد و به علی‌قلی خان بیگلربیگی استرآباد فرمان داد تا با پشتیبانی ترکمانان تکه و یموت و یمرلی و ارساری ساکن استرآباد و حوالی چارجو و مین قشلاق، ولی محمدخان را به خوارزم برد و به حکومت برساند.

ولی محمد به اتکای ترکمانان، در ۱۴ ذی‌حجه ۱۱۰۶ عازم شد؛ اما به محض ورود به ولایت، آتش حرص ترکمانان شعله‌ور شد و شروع به غارت مردم کردند.

حاکم نیز که امیدوار بود با کمک ترکمانان طرفدار خود کار را فیصله دهد، بر اثر اختلافی که بین این دو تیره وجود داشت، توفیقی حاصل نکرد و چون ازبکان هم با وجود انوشه‌خان سابق‌الذکر که در آن هنگام در تبریز اقامت داشت؛ به حکومت ولی محمدخان راضی نشدند، کار بر او مشکل شد و عاقبت ازبکان به سرکردگی شاهبازخان در جنگی که در مزار شیخ مختار روی داد، او را به قتل رساندند. از این زمان تا سقوط اصفهان به دست افغان‌ها، خراسان صحنه زدوخوردهایی بود که گاه و بی‌گاه بر اثر تهاجمات ازبکان اتفاق می‌افتاد.

پی‌نوشت‌ها

۱. خواجه مظفر بیتکچی، از امرای معروف شاه طهماسب اول بود و شاه ولایت گرگان و استرآباد و ساری را به تیول او سپرده بود. آمده است که «هیکلی عجیب و هیبتی غریب داشت» و در جنگ شاه طهماسب با عبیدالله‌خان اوزبک شرکت کرد. قاضی احمد می‌نویسد: برای نشستن بر اسب، ده نفر به او کمک می‌کردند و یکی از امیران گفته بود «کسی را که ده نفر بر اسب نشانند به سرداری چه کار؟» خواجه پاسخ داد: «اگر ده نفر باید تا مرا بر اسب نشانند، صد نفر لازم است تا مرا پیاده کنند؛» که خود اشارتی بر دلاوری او بوده است.

۲. به نوشته اسکندر بیگ ترکمان، آباء ترکمان به دست زنش به قتل رسیده است: آبا، این زن را به زور و اجبار از پدرش خواجه محمد - پسر خواجه مظفر بیتکچی - گرفته و به همسری خود درآورده بود و این زن که از آبا نفرت داشت، با ملازمان خود همدست شد و در شبی وی را در خواب به قتل رساند و از مخمصه گریخت و سر مقتول را نزد شاه فرستاد.

کتابنامه

اشراقی، احسان (انتخاب و توضیح). ۱۳۸۱. بیهقی تصویرگر زمان، گزیده تاریخ بیهقی. تهران: انتشارات سخن.

اسکندر بیگ ترکمان. ۱۳۳۴. عالم‌آرای عباسی. به‌اهتمام ایرج افشار. ج ۱. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

بارتولد، و. ۱۳۷۶. تاریخ ترکهای آسیای میانه. ترجمه دکتر غفار حسینی. ج ۱. تهران: انتشارات توس.
بیهقی، محمدبن حسین. ۱۳۲۴. تاریخ بیهقی. به‌اهتمام قاسم غنی و علی‌اکبر فیاض. تهران:

چشم‌اندازی به ترکمانان استرآباد در عصر صفوی ۳۱

وزارت فرهنگ، اداره کل نگارش.

دهخدا، علی اکبر. زمستان ۱۳۷۳. لغت‌نامه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

گروسه، رنه. ۱۳۵۳. امپراطوری صحرانوردان (امپراطوری استپ). ترجمه عبدالحسین میکده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

سارلی، آزار محمد. ۱۳۷۳. تاریخ ترکمنستان. ج ۱. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. شاملو، ولی قلی خان. ۵ - ۱۳۷۴. قصص الخاقانی. به اهتمام دکتر حسن سادات ناصری. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.

فاروق سومر. زمستان ۱۳۷۱. نقش ترکان آناطولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی. تهران: نشر گستره.

قاضی احمد قمی. ۱۳۵۹. خلاصه التواریخ. به اهتمام احسان اشراقی. ج ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی